

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

ما گفتیم در سیاست دخالت نمی‌کنیم. فهم نمی‌کنند که فرق من و ما چیست؟ من که در این سیاست‌های دروغ، دغل، فریب، اینها اصلاً دخالت نمی‌کنم و بدم می‌آید. ما هم همینطور دخالت نمی‌کنیم. وقتی اینها نباشد و سیاست، سیاستی باشد که علی علیه السلام به کار می‌برد، هم من می‌آیم، هم ما می‌آییم.

این هم که فرموده‌اند *يُدُّ اللَّهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ*، دست خدا با جمعیت است، بله! ولی آیا دست خدا با جمعیتی است که به روی خدا شمشیر کشیدند؟ من از خدا می‌خواهم که مثلاً خدایا به من در زندگی کمک کن. حالا اگر خدا بخواهد و بگوید کمکت کنم که چه کار کنی؟ می‌گویی کمکم کن که شمشیرم تیز بشود، بندگان را بکشم؟! خدا کمک می‌کند؟ پس *يُدُّ اللَّهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ* صحیح است، برای اینکه مؤمنین و آنهایی که از خدا توقع دارند، پراکنده نباشند. علی علیه السلام در یکی از جنگ‌ها خطبه‌ای فرمود، خطبه‌ی جهادیه مشهور است. می‌فرماید: *أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِمُحَاصِنِهِ أَوْلِيَائِهِ* الی آخر. همه‌ی خطبه‌های حضرت جالب است، این خطبه هم به مناسبت جهاد است. علی علیه السلام «من» او دخالت می‌کرد: «من». ولی خداوند یک کاری کرد که «ما» یعنی علی و شیعیان او یک روشی بگیرند. این یک دوران کوتاهی بود. در آخر این خطبه، علی می‌فرماید یک چنین عبارتی، *اجْتِمَاعَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرُّقَكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ*، خطاب به مؤمنین، چون می‌خواهد مؤمنین به حرکت دربیایند، می‌فرماید چه بکنم؟ قلبم ناراحت است از دیدن اینکه دشمنان با هم متحد باشند و بر باطلی که دارند مجتمع باشند و شما از حقی که دارید متفرق باشید. ولی دوران وظیفه‌ای که برای علی و معاصرین علی که مریدش بودند، خداوند فرموده، بعداً عوض شد.

یک عده‌ای از صلح امام حسن انتقاد می‌کنند ولی آنوقت مقتضای جامعه‌ی به آن صورت بود. حالا ما که می‌گوییم امر الهی بود، هرطور بگرداند همان است، مقتضی. ولی ظاهراً یعنی پیش‌درآمد اینکه، مؤمنین! به فکر حکومت و سیاست نباشید. من به حسن که مأمور من بود گفتم بنشیند. فرض می‌کنیم که خدا چنین حرفی می‌زند.

وقتی پیغمبر می‌گوید *أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ*، امام حسین علیه السلام هم همانطور امیدوار شد که شاید خداوند محبتی کند مؤمنین را دومرتبه سر کار بیاورد، همانطوری که زمان پیغمبر و علی بودند. در این کوشش بود که مقدمات قیام را فراهم کرد. ولی حضرت در آن آخرین روزها توجه فرمود یعنی شاید امر الهی

در آن آخرین روزها به حضرت رسید، که نخیر تو هم کشته می شوی. سه هزار نفر شیعیان با حضرت بودند، همه را مرخص کرد. فرمود اگر بمانید فردا کشته می شوید. حال آنکه تا آن روز اینطور نبود. تا آن روز به دنبال بعضی می فرستاد تا بیایند، زهیربن قین را خواند که بیا. چرا نمی آیی در لشکر ما؟ بیا. او را خواند! یا آن دو پیرمرد، حبیب بن مظاهر و... (اسم خیلی یادم نیست) آنها که آمدند، با خوشحالی و با مهربانی پذیرفت. نگفت برگردید. ولی آن آخر به همه گفت بروید. برای اینکه آنوقت شاید متوجه شد تکلیف این است که به عنوان «ما» با کسی جنگ نکنید. به عنوان شیعه. هشدار هم به این وسیله داد. هشدار برای شیعیان بعدی، یعنی برای ماها، که شیعه و غیرشیعه جنگ نکنند. مسلمان و غیرمسلمان جنگ نکنند. آنهایی هم که می آمدند و آن طرف بودند، مسلمان بودند. یعنی شهادتین را گفته اند، نمازشان را به جماعت می خواندند، همه ی اینها بودند. ولی آنها هم وقتی بینند اینها نماز می خوانند، می گویند چرا نماز، چنین؟ گفتند که نخیر اینها آدم های خوبی نیستند، نمازشان درست نیست! به هر جهت حسین نمی توانست با چنین حکومتی بسازد. وقتی نمی توانست بسازد، به طریق اولی خودش نمی توانست چنین حکومتی تشکیل بدهد. از آن تاریخ، گفتیم که ما در سیاست دخالت نمی کنیم.

بنابراین، این هم که ما می گوئیم در سیاست دخالت نمی کنیم، پیروی از همان ائمه است. همان فرمایشات ائمه را می شنویم، می گوئیم دخالت نمی کنیم. ولی فرد فردمان چرا!

حالا ان شاء الله خداوند به دشمنان ما یک خرده عقل بدهد، البته می خواهیم به خودمان خیلی بدهد، ان شاء الله. ولی به دشمنان ما هم یک ریزه عقل بدهد. ما در مورد آن دشمنان هم که یک بشر است، خیرش را بخواهیم، ان شاء الله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنجشنبه ۱۳۹۰/۲/۱)

\*\*\*\*\*

در پندصالح می فرمایند: کسی را سرزنش نکند و با مردم نستیزد و با زنان کم نشیند ولی با آنها مهربان باشد و دلشان خوش دارد.

این «نستیزد» در واقع نه تنها دستورالعمل فردی و پندصالح است، بلکه مجموعه ی ما یعنی تصوّف و عرفان و سلسله ی گنابادی، بطور کلی درویش ها، اهل صلح هستند، نه اهل ستیز. اینجا در واقع این توصیه را کرده اند، چون می پرسند یا توجه دارند که وقتی می گوئیم در سیاست دخالت نمی کنیم یعنی چه؟ سیاست چیست؟ چطوری؟

یکی از جلوه های همین که فرموده اند «نستیزد با مردم» یعنی اهل صلح باشد. به این جهت هم، ما با هیچکس جنگ نداریم، ولی جنگ، غیر از دفاع است. در واقع، حکم فقهی شیعه باید ملاک روش کلی ما باشد و آن این است که در زمان غیبت امام چون فرموده اند که از شرایط صحت جنگ، یعنی جهاد، حضور امام معصوم یا کسی است که صریحاً برای همان امر اجازه داشته باشد و چون

امام معصوم غایب است، عملاً جهاد در شیعه صورت نمی‌پذیرد. ولی دفاع که حکم کلی الهی است، تفاوت نکرده و نمی‌کند. چون جهاد باید با حضور امام معصوم باشد، ولی دفاع همیشگی است، حضور کسی را نمی‌خواهد و حتی دفاع از جان و مال و ناموس برادر مسلمان که به طریق اولی، بلکه برای سایرین هم مجاز است و خیلی اوقات دفاع واجب است. این است که ما هم این روش کلی را داریم که اهل صلحیم نه اهل جدال. ولی در دفاع، آنچنان دفاع می‌کنیم که ان‌شاءالله خداوند از ما راضی باشد و علامت رضایت خداوند آن است که ان‌شاءالله همیشه ما را تقویت می‌کند و نگه می‌دارد:

گر نگهدار من آن است که من می‌دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد

به همین جهت هم حالا این حاشیه شد ولی حاشیه‌ای که شاید لازم است، چون خیلی از دوستان فقرا انتظار و نگرانی دارند.

ما هدفمان نشان دادن قدرت خداوند است و اطاعت دسته جمعی از خداوند. یعنی همه‌ی ما با هم، با نماز جماعت به درگاه خداوند می‌رویم و وقتی هم که آن نیت حاصل شد، دیگر برمی‌گردیم به اصل کلی و اهل صلح و اینکه ستیزی نداریم، ولی باز هم اگر ستیزی علیه ما بود، نه اینکه جنگ می‌کنیم، بلکه دفاع می‌کنیم، جانانه‌تر از قبل.

در قدیم، در زمان سقراط از آنوقت متداول بود که یکی از علوم مثل ادبیات و منطق و اینها را جدل می‌گفتند. جدل یعنی به هر قیمتی طرف را مغلوب کند، کار ندارد که حق و حقیقت چیست؟ طرف را مغلوب کند و این روشی بود که بیشتر فلاسفه‌ی زمان سقراط داشتند، که بعد سقراط جدل را به نحو دیگری برگرداند که مفصل است و می‌دانید.

وقتی خداوند دستوری به پیغمبر می‌دهد برای ما درسی است. می‌فرماید **وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**، با آنها به بهترین نحو جدل کن برای کشف حقیقت؛ نه جدل به نحوی که بخواهند طرف را به هر طور و به هر قیمتی سرکوب کنند. پیغمبر هم بارها نشان داد که همینطوری است. در جنگ بدر پیغمبر لشکریان را منظم کرد که سواره اینجا باشد، پیاده آنجا باشد و... بعد که می‌رفت شنید که دو نفر، مثل اینکه می‌گویند دو برادر بودند، با هم پچ‌پچ می‌کنند. رفت جلوی آنها و گفت که چه می‌گویند؟ آنها گفتند می‌گوییم که آیا این صف‌بندی را از جانب خداوند اینطور دستور دادی یا خودت کردی؟ پیغمبر فرمود: نه فکر خودم است، گفتند پس این فکر غلط است، به دلیل اینکه وقتی جنگ شروع بشود، صبح است، آفتاب و گرما از آن طرف می‌آید، باد از این طرف می‌آید ریگ به چشم ما می‌خورد و ما نمی‌توانیم کار کنیم و یکی دو ایراد دیگر. پیغمبر فرمودند پس چه کار کنیم؟ آنها گفتند به نظر ما (چون محلی بودند) به این طریق باید عمل کنیم. پیغمبر قبول کرد. پیغمبر دیگر نمی‌خواست جدل کند بگوید شما چرا نظر می‌دهید؟ من قدرت الهی دارم، من می‌گویم، شما باید قبول کنید، نه! پیغمبر فرمود راست می‌گویند، درست کرد و به همان طریق عمل کرد. این تفاوت

جدل است با منطقی که پیغمبر به کار می برد. ما هم نمی خواهیم جدل بکنیم، هرگز جدل نداریم که طرف را به هر قیمتی که هست، سرکوب کنیم. یعنی فرد فردمان باید اینطوری باشیم که به هر قیمتی هست طرف را مجاب کنیم. که مثال هایی البته برای این کار از سوفسطائیان هست. می گویند و ثابت می کنند اگر لاک پشتی با خرگوش مسابقه بدهد، یک خرده لاک پشت جلوتر باشد، در مسابقه برنده است و خرگوش نمی تواند برنده بشود. یا می گویند فلان کس، قهرمان دو بود، با دیگری مسابقه داد، برنده نشد، و امثال اینها.

ما هم وقتی آرامش معنوی مان تأمین بشود، با مردم ستیز نداریم. اگر هم حرف صحیحی داریم، به هر کسی به عنوان مساعدت فکری می گوئیم. بنابراین هرگز اهل جدل، دعوا و کشمکش نیستیم. ولی چون در راه خداوند است، خداوند هم قدرتش را نشان می دهد. یعنی اجرای قدرتش را به همین بندگانی که اطاعتش کنند، محول می کند. که فرمود **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ** خود خدا بالغ امرش است. «نستیزد» که در پندصالح فرموده اند این است.

می فرمایند: کسی را هم سرزنش نکند. سرزنش به این معنی که فرضاً به جایی رسیده اند که موافقت کرده اند دیگر سرزنش نکنند. بگویند که تقصیر تو بود، او بگوید تقصیر تو بود، اینها نه! تقصیر هیچکس نیست. امر خداوند است، وقتی مطابق دستور قرآن و خدا و همچنین نصایحی که فرموده اند، عمل کنیم محتاج به هیچکس نیستیم و هیچکس را هم نباید سرزنش بکنیم. سرزنش غیر از آن هدایت است، یا ملامتی که در راه تربیت است و مثلاً پدری نسبت به فرزندانش انجام می دهد. سرزنش یعنی او را تحقیر کنیم و همه ی اعمال و افکارش را غلط بدانیم.

بنابراین دستوراتی که در پندصالح فرموده اند همه برای تأمین رفاه و آسایش بندگان خداست. برای اینکه این رفاه و آسایش، با تکیه بر خداوند و با قدرت الهی تحصیل می شود. ان شاء الله خداوند ما را در رعایت و اطاعت این مسائل موفق بدارد. (برگرفته از شرح رساله شریفه پندصالح، شب جمعه ۱۳۹۰/۲/۸)

**بیانات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تاننده (مجدوب علی شاه) شامل جزوات گفتارهای عرفانی (بیانات جلدات صبح) / شرح رساله شریفه پندصالح (تلفیق دو دوره آغاز شده در سال های ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ / شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فرمایشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (استحاره، خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده، حقوق مالی و عشریه، رفع شبهات با کزیده های از بیانات) / مکتب عرفانی (مجموعه پانچ به نامه ها) / مجموعه دستور العمل ها و بیانیها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه مصاحبه ها، عرفان در کار اداری، سلوک عرفانی در دوره مدرن) منتشر شده است.**

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت [WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM) اقدام فرمایید.